

بحران تغییرات ادواری در راهبردهای نوسازی در ایران

(آسیب‌شناسی استراتژی‌های نوسازی در ایران دوره قاجاریه - عصر ناصری)

* قباد منصور بخت

دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

ظهور و انتشار تمدن جدید غرب به غلبه آن بر سایر تمدن‌های بشري منجر شد و در نتیجه تمدن‌های مزبور در معرض نوسازی اجباری قرار گرفتند. اما اقدامات عملی مربوط به نوسازی، جنبه بیرونی و آشکار آن را نمایش می‌دهد. جنبه بنیادین و اصلی نوسازی به نحوه تفکر و تلقی از نوسازی مربوط می‌شود. تفکر و تلقی از نوسازی وجه و مراتب گوناگون دارد. راهبرد یا استراتژی نوسازی، از وجود فکری مهم نوسازی به‌شمار می‌آید؛ زیرا از سوی هدف و غایت و از سوی دیگر روش تحقق نوسازی را تعین می‌بخشد. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که از آغاز سلسله قاجاریه تا ظهور مشروطیت، راهبردهای نوسازی مختلفی در درون حاکمیت قاجارها ظهرور کرد و صرف‌نظر از ماهیت آن‌ها، هیچ یک به پارادیم غالب و راهنمای ایران تبدیل نشدند و در نهایت نحوه تلقی و فهم از نوسازی و استراتژی مناسب آن به امری بحرانی و بحران‌زا مبدل شد.

کلیدواژه‌ها: نوسازی، بحران نوسازی، تمدن جدید، راهبرد نوسازی، استراتژی نوسازی، امیرکبیر، میرزا حسین خان سپهسالار.

Crisis of Periodical Changes in the Modernization Strategies in Iran (Nasseri Era)

Ghobad Mansoorbakht, Ph.D.

Assistant Professor, Department of History

Faculty of Letters and Human Sciences, Shahid Beheshti University

Abstract

The appearance and development of western modern civilization resulted in its dominance on all the other human civilizations, so it caused a kind of imposition of modernization on all the mentioned civilizations, although any kind of practical measurement regarding modernization represents only its outward aspects. The main and basic aspect of modernization refers to the method of thought and the receiving of modernization concepts and receptions related to it includes some different aspects. The strategy of modernization is the main aspect of its thought. Thus, it clarifies both the result, aim and the way of reaching modernization. The findings of this research claim that there were different strategies of modernization from Qajar era to the appearance of constitutionalism, none of them, except their essence, convert to a conquering and directing paradigm in Iranian society. Finally the method of reception and the related strategy turned to a kind of crisis of affairs.

Keywords: Modernization, crisis of Modernization, Modern civilization, strategy of Modernization, Amir Kabir, Mirza Hossein Khan Sepahsalar.

مدخل و طرح مسأله

مواجهه ایران با ارتش‌های مدرن اروپایی در آغاز قرن نوزدهم میلادی و شکست در برابر آنان که ابتدا با جنگ‌های دوره اول ایران و روس آغاز شد؛ بالاجبار به ظهور فرایند نوسازی در ایران منجر شد. این امر به صلاح‌دید میرزا، پس از مشاهده تفوق تسليحات مدرن اروپایی و سازمان نظامی مدرن بر سپاهیان قبیله‌ای و محلی ایران صورت گرفت. از این زمان بحرانی اساسی در فهم و درک از تمدن جدید به وجود آمد؛ و بر اساس آن تمدن جدید با تمدن‌های دیگر بشری یکسان و همسان انگاشته شد و تفاوت آن با تمدن‌های دیگر نه ذاتی و ماهوی بلکه درجه‌ای و مرتبه‌ای فهم شد. از این‌رو تدبیر مناسب در حل مسأله، یادگیری و یاده‌ی علم و فنون جدید و ایجاد نظام جدید و به کارگیری تسليحات مدرن دانسته شد. با این تدبیر، راهبرد بازیگر - یاریگر به وجود آمد. یعنی با اعتقاد به امداد گرفتن از صاحبان تمدن و علوم و فنون جدید به تعلیم و تربیت ایرانیان و تواناسازی آنان در عرصه‌های تولید تسليحات ناریه و ارتش مدرن اقدام شود. اجرای مطلوب و مناسب راهبرد مذکور می‌توانست زمینه‌ساز درک عقلانی از بنیادهای نظری و عملی و نهادهای تمدن جدید را فراهم سازد و تقدیر جدید تمدنی ایران را رقم زند؛ و از سوی دیگر نوسازی را به منزله فرایندی همه جانبه در کشور تحقق بخشد. اما چنین نشد؛ زیرا فهم از نظام جدید صرفاً به جنبه نظامی و سپاهی‌گری تقلیل یافت و از سوی دیگر زمینه‌ها و مقتضیات لازم برای تحقق راهبرد بازیگر - یاریگر در همین عرصه محدود نیز فراهم نشد و لاجرم نوسازی ارتش ایران در عصر فتحعلیشاه (عباس میرزا) و محمدشاه، علی‌رغم درک اجمالی صحیح از شرایط جدید به نتیجه نرسید و بحران تاریخی نوسازی در ایران همچنان تداوم یافت. اما با آغاز عصر ناصری وضع متفاوتی پیش آمد. اگرچه وضعیت آغاز عصر ناصری با وضعیت پایانی آن از اساس و ماهیت متباین بود.

سؤال تحقیق

این تحقیق در پی پاسخ دادن به این سؤال اساسی است که چه تغییراتی در راهبردهای نوسازی ایران در عصر ناصری به وجود آمد؟ و چرا؟ آیا این تغییرات صرفاً از جنبه علمی و پاسخ حسی به مسایل و حوادث روزمره قابل ملاحظه‌اند، یا این که از جنبه نظری و عقلانی نیز قابل اعتمایند؟

فرضیه

این تحقیق بر این فرضیه استوار است که راهبرد نوسازی ایران در عصر ناصری از حیث عمل و نظر با دوره پیشین تفاوت اساسی داشت. در نخستین راهبرد، امیرکبیر اگرچه به راهبرد بازیگر - یاریگر قائم مقام و عباس میرزا وفادار ماند، اما درک وی از شرایط جدید، صرفاً ناظر به قدرت نظامی سیاسی تمدن جدید نبود، بلکه درکی همه جانبی از تمدن جدید داشت و به همین دلیل نیز دست به اقدامات و اصلاحات همه جانبی زد.

اما پس از امیرکبیر؛ با تقلیل فهم از کلیت تمدن جدید به اجزای پراکنده از محصولات و کالاهای تکنولوژیک جدید، راهبرد تماشاگر - برخوردار در عصر سپهسالار ظهرور کرد و با توهمندی معنای حقیقی از استعمار، کانون تصمیم‌گیری در نحوه نوسازی ایران را به دول استعمارگر واگذار کرد.

با ظهور امیرکبیر، دو میان فصل جدی نوسازی در دوره قاجاریه آغاز شد. امیرکبیر سه سال و دو ماه و سه روز صدارت کرد و رهبری فصل یا موج دوم نوسازی عصر قاجار را بر عهده داشت. اقدامات امیرکبیر از حیث کم و کیف اعم از اصلاحات در نهادهای کهن نوسازی، از چنان حجمی برخوردار است که به هیچ روی نمی‌توان نقش تفکر راهبردی را در پس پشت این اقدامات انکار کرد. این تفکر راهبردی را از سویی باید در ویژگی‌های شخصیتی امیرکبیر و از سوی دیگر در مشاهدات وی در سفرهای خارجی جست و جو کرد. امیرکبیر در سال ۱۲۴۴ به همراه خسرومیرزا برای عنزخواهی از قتل گریبایدوف به روسیه رفت و در سن پظریزبورگ به همراه هیأت ایرانی به دیدار نیکلالتزار روسیه شافت. نه سال بعد در سال ۱۲۵۳، به دستور محمدشاه به همراه امیرنظام محمدخان زنگنه و ناصرالدین میرزا ولیعهد در ایروان مجدداً به دیدار نیکلالتزار روسیه نایل شد. در این روزگار، روسیه از نظر پیشرفت فنی و صنعتی با انگلستان، فرانسه و آلمان قابل قیاس نبود. اما بدون تردید بسیاری از بنیان‌های تمدن صنعتی را ایجاد کرده بود و حقیقتاً جامعه‌ای در حال گذر از تمدن ماقبل صنعتی به تمدن صنعتی محسوب می‌شد. این امر فرصتی فراهم ساخت تا امیرکبیر از نزدیک با جامعه‌ای نسبتاً صنعتی آشنا شود و بنیان‌های قدرت نظامی و اقتصادی دول اروپایی را شناسایی کند. امیرکبیر نیک دریافت که دوره مقابله تیر و کمان و نیزه و گرز با توب و خمپاره و تفنگ و تولید دست‌افزاری با تولید صنعتی به پایان رسیده است. به عبارت دقیق‌تر، کار کرد هر تمدنی با قدرت تصرف آن در طبیعت رابطه مستقیم دارد. از این‌رو نه تنها اساس هر تمدن

بلکه اساس هر فرهنگ و تفکری را امری به نام قدرت تشکیل می‌دهد. اما قدرت مادی در تمدن متجلی می‌شود و در نسبت بین آدمی با طبیعت و همچنین روابط و مناسبات انسانی تحقق می‌باید. از این حیث، تمدن‌های بشری در طول تاریخ صورت‌های مختلفی از قدرت مادی را تولید کرده‌اند. هیچ تمدنی از نظر قدرت به پای تمدن جدید نرسیده است؛ و به همین علت تمدن جدید از قدرت سیطره و غلبه بر سایر تمدن‌ها برخوردار است و موجبات نسخ و زوال آن‌ها را فراهم آورده است. امیرکبیر حقیقت مذکور را به عنوان متفکر و اندیشمند تاریخی در نیافته بود؛ بلکه به منزله سیاستمداری متعهد به حفظ مصالح کشور و عموم و خواهان اصلاح مفاسد و نابسامانی‌های اداری سیاسی - اجتماعی، اقتصادی، از اساس نظری متفاوت با خاندان قاجار در اداره کشور داشت. خاندان قاجار حسب سنت تاریخی کسب قدرت سیاسی، یعنی تقلب مبتنی بر قدرت قبایل، بر ایران حاکمیت یافته بود و در نتیجه براساس مفاهیمی نظریه‌گذاری و کشور ستانی، ایران و مردمش را ملک مطلق خود می‌انگاشت و صرف قدرت مبتنی بر شمشیرزنان قبیله قاجار را برای حفظ و تداوم سلطه خویش بر کشور کافی می‌دانست. این بی‌توجهی به شرایط جدید تاریخ بشری و روابط و مناسبات بین‌المللی، ناشی از انعطاف‌ناپذیری فکری و گریز از عقلانیت لازم برای بقاست. توهم امکان حفظ و مهار وضع موجود و اداره کشور بر مبنای امیال و خواسته‌های شخصی و خودکامگی مطلق، اساس گریز از ادراک عقلانی را نزد خاندان قاجار فراهم آورده بود.

اما امیرکبیر به عنوان نماینده دیوانسالاری تاریخی ایران و عقلانیت برآمده از آن، قبل از هر چیز به منافع و مصالح سرزمین و عموم مردم می‌اندیشید. از رهگذر چنین تفکری، امیر درک جدیدی از سیاست و شرایط جهانی پیدا کرده بود. «میرزا تقی‌خان اتابک اعظم، هرچیز را که باعث ترقی دولت و ملت بود، آن را فراهم می‌آورد (اعتمادالسلطنه ۱۳۴۹: ۲۱۳)». هیچ سندی در دست نیست که به انتکای آن بتوان فهم و درک امیرکبیر از مفهوم ترقی را با Progress که در عصر روشگری در اروپا ظهرور کرد و ایدئولوژی ترقی را به وجود آورد و بعدها اساس فکر منورالفکران ایرانی را تشکیل داد، برابر دانست. تلقی از ترقی در نزد امیرکبیر به همان معنای جاری در زبان عامه نزدیک بوده است. جز این‌که تأمل در اقدامات وی کاشف از این معنا است که مصدق مفهوم ترقی از نظر وی خروج ایران و ایرانی از موضع ضعف و ناتوانی و وصول به قوت و توانایی است. ترقی از نظر امیرکبیر مفهومی انفعایی و جبری نبود و نمی‌پنداشت که عالم انسانی از نظر تاریخی رو به ترقی دارد و پیشتازان ترقی

یعنی ممالک غربی، دست‌اندرکار وارد کردن ممالک و جماعت شرقی به مسیر ترقی‌اند، و چون چنین است باید تماشاگر بود و با مصرف محصولات تمدن جدید غرب وارد عالم ترقی شد. امیرکبیر نیک دریافته بود که ترقی با تماشاگری ممکن نمی‌شود. تماشاگر در هر حال تماشاگر باقی خواهد ماند و بازیگر (عامل) به خلق و تولید خواهد پرداخت. تداوم وضعیت تماشاگر - بازیگر در شرایط تاریخی جدید غیرممکن بود. بازیگری مستلزم افزایش توانایی و افزایش توانایی شرط خروج از وضعیت موجود بود.

اما خروج از این وضع و کسب توانایی چگونه ممکن بود؟ طبعاً از راه اقدام به عمل مناسب و مطلوب. اما عمل مناسب بدون نظر و فکر راهنمای چگونه ممکن است؟ امیر، طی سالیان طولانی خدمت در دستگاه ولیعهد و قائم مقامها، به تدریج با مشکلات جدید ایران و جنس و ماهیت آن‌ها آشنا شده و جریان اصلاحات و فرجام آن‌ها را از تزدیک مورد مشاهده قرار داده بود. اقدامات امیرکبیر در دوران صدارت به خوبی نشان می‌دهد که امیرکبیر تنها شاهد و ناظر جریان اصلاحات و نوسازی عصر عباس میرزا نبود، بلکه در مورد فرجام کار به جد تفکر و تأمل کرده بود. تفکرات و تأملاتی که بعداً راهبرد نوسازی دوران وی را تشکیل دادند.

اساس راهبرد و به تبع آن تفکر سیاسی وی را مفهوم مصلحت تشکیل می‌دهد. مفهوم مصلحت سلطنت از نظر امیرکبیر مفهوم عامی است که هر آن‌چه را که خیر است، در بر می‌گیرد.

از آن ساعت که دست ارادت و نوکری داده‌ام هر آن در عالم، حالت ارادت قلبی و نوکری خود را زیادتر دیده‌ام و به خدا آنی در دنیا ناراحتی شما را نخواسته‌ام و همه بلاهای دنیا را به جان خود خردیده‌ام. به ولای مرتضی علی، هر وقت اگر عرضی که جزئی مایه تکدر شما بوده است کرده‌ام، از روی قلب نبوده؛ بلکه اقتضای امور دنیا و مصلحت نوکری شما را در دنیا دانسته‌ام. (آل داود ۱۳۷۱: ۲۰۰)

توضیح دو نکته در اینجا ضروری است: نخست این‌که سخن گفتن امیرکبیر از نوکری شاه و تعهد وی به جانشانی در راه شاه و سلطنت در این نامه و نامه‌های متعدد دیگر، به معنای افتادن کورکورانه در دام شخصیت‌پرستی و شاهپرستی و تملق‌گویی و چاپلوسی مانند آن‌چه در تاریخ گذشته ایران جاری بود، نیست. از نظر امیرکبیر اساس روابط و مناسبات اجتماعی باید بر نظام استوار باشد. نبود نظام به تعبیر وی با هرزگی مترادف بود. هرزگی نیز

چیزی جز خودسری و خودکامگی نیست. چنان‌که پس از انتصاب عزیزخان سردار به سمت آجودان‌باشی کل لشکر ایران وی را چنین مورد خطاب قرار داد: «سخت استوار باش. این مردم که به روزگار حاج میرزا آفاسی به خودسری خوی کرده‌اند فرو مال و از کس باک مدار (نادر میرزا) ۱۳۶۰: ۱۸۷).

و در یکی از نامه‌هایش به شاه پس از عزل از وزارت در حالی که هنوز امیر نظام بود، در انتقاد از برادر و برادرزاده میرزا آقاخان نوری صدراعظم در سوءاستفاده از مقام و منصب خویش در قشون می‌نویسد، «این غلام نمی‌تواند نظم دهد، بی‌نظم هم کار از پیش نمی‌رود. این درد غلام را می‌کشد که مردم بگویند آن نظم میرزا تقی‌خانی گذشت، مردن را بر خود گوازاتر از این حرف می‌داند (آل داود ۱۳۷۱: ۴ - ۱۹۳).

برقراری نظم وظيفة اصلی نهاد سیاست است که توسط حاکمیت تحقق می‌یابد. بنابراین اعتقاد امیرکبیر به شاه به معنای سرسپردگی به شخص شاه یا سلطان نبود. بلکه منظور اصلاح نهاد حکومت بود که در ایران صورت سلطنتی داشت و اصلاح آن به معنای بازگشت نهاد سلطنت به مسیر و موقف اصلی خویش یعنی برقراری نظم و حفظ حقوق افراد جامعه بود؛ و البته تحقق کارکرد نهاد حکومت و سلطنت در هیات حاکم و در رأس آن شاه ممکن می‌شد.

به این طفره‌ها و امروز و فردا کردن و از کار گریختن در ایران، به این هرزگی، حکماً نمی‌توان سلطنت کرد. گیرم من ناخوش، یا مردم فدای خاک پای همایون. شما باید سلطنت بکنید یا نه؟ اگر شما باید سلطنت بکنید بسم... چرا طفره می‌روید؟ موافق قاعدة کل عالم، پادشاهان سابق چنان نبوده که همگی در سن سی ساله و چهل ساله به تخت نشسته باشند. در ده سالگی نشسته و سی و چهل سال در کمال پاکیزگی پادشاهی کردن. هر روز از حال شهر چرا خبردار نمی‌شوید که چه واقع می‌شود؛ و بعد از استحضار چه حکم می‌فرمایند. از در خانه و مردم و اوضاع ولایات چه خبر می‌شود و چه حکم می‌فرمایند. (همان: ۱۰۵)

طفره زدن از سلطنت و بی‌خبری مطلق از امور یعنی تبدیل شدن نهاد سلطنت به ضدخویش و رواج هرزگی و بی‌نظمی و این همه یعنی غلبه مفسدت بر مصلحت. نکته دوم این که مفاهیمی چون «صرفه و صلاح» «دولتخواهی» «غیرت ملت و خاک» اگرچه هریک معنای معین و محصلی دارند، اما در اساس وجوده مختلف مفهوم بنیادین مصلحت را بازتاب می‌دهند. مصلحت سلطنت نیز چنان‌که باز نموده شد، به معنای مصلحت

کشور و مردم یا مصلحت عمومی است. به عبارت دیگر مصلحت مفهوم مظلومی بود که به عین مفسدت تبدیل شده بود زیرا بر امری جزئی دلالت می‌کرد و مدلول آن چیزی جز تحقق امیال نفسانی شخص سلطان نبود و به همین دلیل پادشاهان از پی یک مصلحت صد خون می‌کردند، اما امیرکبیر، در نظر و عمل از مفهوم مصلحت اعاده حیثیت کرد. از نظر او مصلحت مساوی خیر بود و در تضاد با شر و مفسدت قرار داشت. این مفهوم از مصلحت، مفهومی کلی بود و بالطبع از چنان گستره و شمولی برخوردار بود که می‌توانست اساس وضع موجود را نفی و حرکت به سوی کمال مطلوب را سامان دهد.

بنابراین شرط نخست حل مسایل ناشی از مواجهه با تمدن جدید غرب اصلاح امور سیاسی و اداری و حاکمیت نظام و جلوگیری از هرزگی و شرارت بود. «چنان نظام و نسقی داد که هیچ قادر مطلقی بر بیچاره فقیری نمی‌توانست تعدی کند. دزدی و هرزگی و شرارت سابق از میان رفت (اعتمادالسلطنه ۱۳۴۹: ۲۰) امیرکبیر اقدامات گسترده‌ای در جلوگیری از تعدی مأموران دولتی بر مردم انجام داد و زمینه لازم برای حل مسایل جدیدالظهور تاریخی را مهیا ساخت.

امیر، نیک دریافت‌هه بود که کمتر از نیم قرن پس از مواجهه با ارتش مدرن روسیه، افزون بر مسایل نظامی سیاسی نخستین، مسایل و معضلات جدیدی ظاهر شده است که طبیعت آن‌ها ناشی از انتشار تمدن مدرن است. مهم‌ترین این امور انتشار محصولات و مصنوعات اروپایی و ورشکستگی پیاپی صنایع دستی ایران بود. بعد از عهدنامه گلستان روابط جنگی و خصم‌مانه روسیه با ایران به روابط تجاری بدل شد. تا پیش از این کالاهای انگلیسی از جنوب وارد ایران می‌شد، از این پس کالاهای روسی از مرزهای شمال غربی راه خود را به سوی ایران باز کرد. با عهدنامه ترکمن‌چای، شرایط ورود کالاهای روسی به شدت تسهیل و کالاهای روسی همچون سیل روانه ایران شد. به تدریج ورشکستگی پیشه‌وران و صنعتگران ایرانی آغاز شد. افزون بر کالاهای مشابه کالاهای و محصولات جدیدالظهور اروپایی، عرصه جدیدی از مصرف را در پیش روی ایرانیان گشود. حمایت امیرکبیر از صنعتگران داخلی و تشویق به تولید کالاهای جدیدالظهور در ایران، از سویی به احیا و تقویت صنایع داخلی منجر شد؛ و از سوی دیگر تمهید مقدمات لازم در جهت افزایش توانایی تولید صنعتگران و پیشه‌وران داخلی برای ورود به عرصه نوسازی فنی و صنعتی بهشمار می‌آمد. منابع این دوره ضمن توضیح اقدامات و اصلاحات اقتصادی امیرکبیر فهرست اقدامات وی را بر شمرده‌اند.

اعتمادالسلطنه در جلد سوم تاریخ منتظم ناصری ذیل وقایع سال‌های ۱۲۶۷/۸ فهرست مفصلی از اقدامات وی را به دست داده است.

تأمل در این اقدامات حاکی از اعتماد به نفس امیرکبیر در تربیت بازیگران توانا در جهت تحقق فرایند نوسازی است. به عبارت دقیق‌تر، امیرکبیر نیز مانند قائم مقام فراهانی و عباس‌میرزا راهبرد خویش در نوسازی را بر راهبرد بازیگر - یاریگر بنا نهاده بود. فرجام جریان نوسازی عصر قائم مقام و عباس‌میرزا نه تنها باعث نা�میدی و سرخوردگی وی نشده، بلکه اعتماد به نفس وی را اضعاف مضاعف ساخت. از سویی تولیدکنندگان ایرانی را تشویق کرد، تا با فناوری دستی ما قبل مدرن، مشابه محصولات مدرن را تولید کنند و از سوی دیگر حسب نیاز به انتقال تکنولوژی مدرن اقدام کرد. وی به جان داودخان چنین نوشت:

ماهوت زیاد به مصرف ملبوس اهالی ایران می‌رسد و بسیار لازم است که ماهوت‌سازی را اهالی این‌جا یاد بگیرند و این صنعت در ایران شایع شود. لهذا مرقوم می‌شود که دو نفر ماهوت‌ساز که بتوانند ماهوت بسیار خوب بسازند... با خود بیاورند... و نیز نمونه اسباب آلات کارخانه ماهوت‌سازی را هم به طور اختصار با خود بیاورند که در این‌جا ساخته شده، مشغول ماهوت‌سازی شوند. (آل داوود: ۱۳۷۱؛ ۲۴۸۹)

فقره فوق نشان می‌دهد که امیرکبیر تفاوت صنعت جدید را با صنعت قدیم به خوبی درک می‌کرد و در دام یکسان انگاری نیافتاده بود. امکان تولید کالاهای مدرن با ابزار دستی امری مطلق نبود. بدون تکنولوژی مدرن امکان تولید مدرن به صورت نهادینه و ساختاری وجود نداشت و ندارد.

بنابراین چنان‌چه گفته شد امیرکبیر در پی آماده کردن تولیدکنندگان ایرانی برای گذر از تولید ماقبل صنعتی به تولید صنعتی بود.

نکته دیگری که در راهبرد نوسازی امیرکبیر به روشنی قابل درک است، درک وی از علم جدید و نسبت آن با صنعت و فنون جدید است. امیر به خوبی دریافته بود، تولید محصولات صنعتی مدرن به دست کارگران و استادکاران قائم بالذات نیست؛ بلکه در پس و پشت این تکنولوژی و فنون تولید، علم جدید قرار دارد و به صرف تربیت نیروی کار ماهر نمی‌توان نوسازی را متحقق ساخت. اقدام بدیع و بی‌سابقه در تأسیس دارالفنون و انتقال علوم نوین از سویی مؤید درک درست وی از مقوله نوسازی و تمدن مدرن است؛ و از سوی دیگر اهتمام وی به تعلیم و تربیت انسان متناسب با تمدن جدید را بیش از پیش آشکار می‌کند.

میرزا تقی خان اتابک اعظم، هر چیز را که باعث ترقی دولت و ملت بود، آن را فراهم می‌آورد و چند نفر شاگردان به فرنگستان فرستاد و آن‌ها را موظف ساخت که هریک تحصیل علمی نمایند و به ایران مراجعت کنند و آن شاگردان پس از چندی تحصیل و تکمیل به ایران آمدند به هریک به علم خود ماهر و استاد شدند و هندسه و زبان جغرافیا و طب و ریاضی و نجوم و نقاشی و مشاقی و سایر فنون نظام را تکمیل نموده اجازه از معلمین آن‌جا در دست داشتند.

و نیز تأسیس مدرسه دارالفنون که شاگردان در آن‌جا درس خوانده و موظف باشند، از نتایج خیالات میرزا تقی خان بود که ابتدای کار را شروع کرده، ولی عمرش کفايت نکرد و بعد از او این عمل تاکنون در کمال خوبی می‌گذرد و همواره سیصد نفر شاگرد در آن‌جا مشغول دروس زبان خارجه و هندسه و جغرافیا و حساب و طب و نجوم و مشاقی و علم پیاده نظام هستند (اعتمادالسلطنه ۱۳۴۹: ۲۱۳).

البته می‌دانیم که جمله اخیر اعتمادالسلطنه دروغ محسن و خلاف واقعیت است. دکتر ادوارد یاکوب پولاک معلم طب و داروسازی دارالفنون در سفرنامه خویش به تفصیل توضیح می‌دهد که میرزا آفاخان نوری جانشین امیرکبیر که در رأس جناح خودکامه و خداصلاحات و نوسازی قرار داشت، چگونه دارالفنون را از محتوا خالی و به صورت بی‌سیرت تبدیل کرد. امیرکبیر بر آن بود تا دارالفنون را به عنوان مرکز انتقال علوم جدید به ایران و تربیت نیروی متخصص و انتشار علوم جدید در ایران تبدیل سازد. اما حال و روز دارالفنون چنان شد که بعدها کارکردی در حد دبیرستان یافت.

اما اوج ویژگی شخصیتی امیرکبیر را باید در اعتماد به نفس بی‌نظیر وی در اعتقاد و باور به ایجاد انگیزه و محرك میان ایرانیان جهت مشارکت نظری و علمی یعنی ورود به عرضه بازیگری در اصلاح امور و تأسیس تمدن جدید ملاحظه کرد.

«در زمان وزارت امیرکبیر به حسب امر ایشان اخبارات چندی در ممالک محرومہ انتشار داده شد، به مضمون این که هر کسی از رعیت تدبیری به خیال او برسد که منتفعت دولت و رفاهیت رعیت درو ملاحظه شود، مورد التفات‌های دولتی خواهد بود (قوینی: ۱۳۷۰: ۳۴).»

حذف دولت مستعجل امیرکبیر، مانع از ظهور نتایج مورد نظر وی در این اعلامیه شد و امروز کسی نمی‌داند که چه تعداد از ایرانیان پس از اطلاع از مفاد آن به آن پاسخ مثبت دادند و در نیک و بد امور به اندیشه پرداختند. اما یکی از برجسته‌ترین پاسخ‌ها به خامه مردی

بیشهور در بازار قزوین بنام محمدشفیع قزوینی تحت عنوان قانون قزوینی رقم خورد و در اختیار امیرکبیر قرار گرفت.

از نظر راقم این سطور کتاب مجھول القدر قانون قزوینی مقام و موقعی به مراتب بالاتر از آثار برجای مانده از سوی منورالفکران عصر قاجار دارد. زیرا مظہر انگیزه و جوشش درونی انسان ایرانی در تفکر و تأمل در شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی داخلی و خارجی و ارائه راه حل ایرانی در حل مسائل قدیم و جدید است. این سخنان به معنای تأیید و صحیح دانستن مطلق محتوای این رساله نیست، بلکه تأیید شیوه امیرکبیر در ایجاد اعتماد به نفس و باور به قدرت تفکر و اراده خویش در حل مسائل اجتماعی است.

میرزا شفیع می‌نویسد «چنان‌چه مشهود بود در آن مدت اکثری از انتظامات دولتی که ابراز می‌شد، از روی قواعد کتابچه معروضی بوده است» (همان: ۳۵).

محمدشفیع قزوینی می‌نویسد که پس از ارائه کتابچه خویش به امیرکبیر، وی پس از تحسین و تشویق نویسنده رو به میرزاهاشم آقا کرد و چنین گفت: «بین چگونه با سنگ مغناطیس عقل و تیزاب تدبیر طلاهای بیغش را از جوف حید بیرون می‌آورم» (همان: ۴۷). چنان‌که می‌دانیم دولت مستعجل امیرکبیر توسط جناح خود کامه راه نیستی پیمود. اما با حذف وی ایران از دایره مناسبات و روابط جدید جهانی خارج نشد و بالطبع ایران بیش از پیش در چنگال روابط و مناسبات جدید گرفتار آمد. این گرفتاری در هر وجه و صورت یک معنای اساسی داشته و دارد و آن نوسازی اجرایی و توسعه نوسازی اجرایی است. اما چنان‌که بیشتر اشارت رفت، نوسازی اجرایی بیش از آن‌که سازنده باشد ویرانگر است. زیرا نحوه درک و تلقی از تمدن مدرن و دریافت ماهیت مسئله و معضل و ارائه پاسخ مناسب و صحیح امکان حل مناسب نوسازی اجرایی را فراهم می‌سازد و عمل‌گرایی حسی صرف، قادر به تأسیس تمدن جدید نیست.

بنابراین ناصرالدین شاه بار دیگر مجبور شد که در قبال شرایط جدید واکنش نشان دهد و به نوسازی روی بیاورد. اصل این توجه مجدد روی کار آمدن میرزا حسین سپهسالار بود. با روی کار آمدن سپهسالار فصل و موج سوم نوسازی دوره قاجار و بالطبع ظهور راهبردی جدید در نوسازی ایران آغاز شد. میرزا حسین‌خان مشیرالدوله، سپهسالار بعدی، از این فرستاده برجوردار بود که غریب یک دهه در تفلیس، هند و عثمانی به عنوان مأمور دولت ایران از نزدیک با برخی از جنبه‌ها و ویژگی‌های تمدن جدید آشنا شود.

مشاهده تنظیم و ترتیب امور اداری و اجتماعی در تفلیس و هند توسط روس‌ها و انگلیسی‌ها و همچنین برخی اقدامات اصلاحی در عثمانی وی را به چهره‌ای پیشگام در عرضه نوسازی بدل ساخت و در جریان سفر ناصرالدین شاه به عراق عرب، شاه را بیش از پیش در جریان اوضاع و احوال جهان قرار داد. وقوع جنگ بین فرانسه و آلمان در آن زمان و شکست سنگین فرانسه، به علت به کارگیری سلاح‌های جدید الاختراع از سوی آلمانی‌ها، مزید بر علت شد، تا شاه نقش فنون و صنایع مدرن را در قدرت سیاسی و مناسبات بین‌المللی بیش از پیش دریابد.

شاه سپهسالار را به وزارت عدله، وظایف و اوقاف منصوب کرد و سپهسالار اقدامات اصلاحی خویش را آغاز کرد.

حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله در وزارت عدله خود طرح صدارت ریخت. تنظیمات حسنی و قوانین مستحسنه قرار داد. هر روز قانون تازه ایجاد کرد. محض انتظام عمل، فرمان همایون به جمیع ولات و حکام رفت که دیگر هیچ مقصوی را آن‌ها نکشند. فقط به حبس ایشان اقدام نمایند و اثبات و ایضاح تقصیر او را توسط مشیرالدوله عرض رسانند که حکم آن از دیوان خانه عدالت عظمی صادر شود... طوری شد که دیگر حکام نتوانستند مثل سابق مردم را به بهانه‌جویی بکشند و تهمت ارaque دم نمایند.
(اعتمادالسلطنه ۱۳۴۹: ۲۶۷).

اندکی بعد، در همان سال ۱۲۸۸ سپهسالار به صدارت عظمی منصوب شد. شاه طی فرمانی ده ماده‌ای وی را موظف به اصلاح امور ساخت. سپهسالار طی تعلیقه‌ای به دستورالعمل ده ماده‌ای شاه راهبرد و اهداف خود را بروای اصلاح امور بیان کرد:

از جمله بدیهیات است که اعتبار و عظم هر دولت منوط و بسته به دو چیز است: انتظام در امورات درباری و سایر رشته‌های کار دولت و ثروت رعیت. همین که این دو فقره درست و مستحبکم نیست یا در یکی از اجزای او اختلال به هم رسیده، از عظم و اعتبار دولت کاهیده می‌شود. وقوع اختلال هم از طمع یا غرض که در حقیقت غرض هم از بابت طمع است به ظهور می‌رسد. پس به ادله عقلی و نقلی بدترین و بالاترین بلیه به جهت تخریب دولت، طمع است و تا دولت بهطور جد و یقین ریشه و بیخ این مرض مهلک مسری را نکند، نمی‌تواند از بقای شان و عظم خود مطمئن و آسوده شود. (اعتمادالسلطنه ۱۳۶۷ جلد دوم و سوم: ۴)

توضیحات بعدی سپهسالار و تأمل در عبارت فوق، کاشف از مفهوم قانون و اداره امور کشور بر اساس قانون است. «انتظام امورات درباری و سایر رشته‌های کار دولت» معنا و مفهومی جزو جلوگیری از هرج و مرج و عمل خودکامانه ندارد. اختلال در انتظام امور یعنی عمل مبتنی بر طمع و غرض جز زیر پا نهادن قانون و عمل خودکامه نیست. اما به صرف بیان ردیلت غرض و طمع و فضیلت بی‌غرضی و قناعت، نمی‌توان اوضاع را نظم داد. زیرا غرض و طمع به صورت‌ها و اسامی مختلف ظهور می‌کنند. راه حل مسأله در انجام امر باقیمانده یعنی «تحدید حدود فی‌مابین حکام و رعیت است و تحصیل رفاهیت آن بیچاره‌ها که ودیعه الهی می‌باشد» (همان: ۱۶۷۴).

معنای عبارت اخیر سپهسالار چیزی جز وضع قانون و روش ساختن وظایف نهاد حکومت و رعیت نیست. تأکید سپهسالار بر عبارت فوق و سایر توضیحات وی، نشان از درک وی از نقش مخرب استبداد و خودکامگی سیاسی در ویرانی و فقر ایران دارد.

بنابراین راه چاره تولید ثروت برای رفع نیازهای انسانی در اصل و اساس منوط به وجود انتظام است و انتظام با قانون فراهم می‌آید. بدون تردید سپهسالار نقش مهمی در ترویج مفهوم قانون در ادبیات سیاسی آن عصر دارد. اما به دلایلی که در این مختصر مجال بررسی آن نیست، سپهسالار فاقد توانایی لازم در تأسیس تفکر سیاسی مدرن در ایران بود. بنابراین با انتظام امور دربار و دولت شرایط لازم جهت تحصیل و اکتساب ثروت توسط رعیت فراهم می‌شد، اما اساس و بنیاد محکمی برای نوسازی به وجود نمی‌آمد.

مفهوم ثروت از نظر سپهسالار، معنای روزمره و جاری در زبان مردم کوچه و بازار نبود. مصدق ثروت از نظر سپهسالار، ثروتی بود که در دول و ممالک اروپایی حاصل شده بود و برخی از آثار و محصولات آن به سوی شرق روانه می‌شد. به عبارت روش‌تر، انتظام و عظم دولت و ثروت رعیت از نظر سپهسالار مفاهیمی مجرد و محصول تعقل و تأمل نظری فیلسوفانه و متفسکانه نبودند. این دو مفهوم از نظر سپهسالار معنای محصل و مصدق خارجی داشتند. دول معظم و منظم از نظر سپهسالار جز دول مقتدر و مسلط اروپایی نبودند. عظم و انتظام دول مزبور منجر به ظهور و بروز ثروت و رفاهیت رعیت شده بود. فرق بین دول شرقی و غربی در همین اصل مهم بود. بنابراین رسیدن به پای عظمت دول غربی و مرتبه ثروت آنان غایت آرزو و هدف وی بود.

اکنون که سپهسالار انتظام دربار و دولت را کم و بیش محقق ساخته بود، زمینه لازم برای ترقیات عظیمه فراهم شده بود.

سپهسالار از آغاز صدارت «همت خود را بالانحصار مصروف داشته‌اند بر این که اساس محکمی بر کلیه امور دولت ایران قرار دهنده و قوانین ممدوحه که معمول دول متمنه و موجب ترقیات عظیمه است، در دولت ایران وضع نمایند» (ناظم‌الاسلام کرمانی ۱۳۶۳: ۱۳۷). اما به صرف قوانین ممدوحه نمی‌توان به ترقیات عظیمه نایل شد. پس چه باید کرد؟ «خداؤند عالم جمیع نعمات را به خاک و به اهل ایران عطا فرموده است ولیکن به چندین سبب نه قدر این نعمات را چنان که باید دانسته‌ایم و نه از هزار یک فواید آن‌ها بهره برده‌ایم. معادن و منافع و خزاین و استعداد شخصی و هنرهای ذاتی خود را اکثر مجھول و مردود و معطل گذاشته‌ایم» (اعتمادالسلطنه ۱۳۶۷ جلد دوم و سوم: ۱۶۸۵). سپهسالار اصل قضیه را درست در نیافته بود و می‌پندشت که ترقیات مغرب زمین و دانستن قدر وقت و استعداد شخصی و هنرهای ذاتی خویش را دانستن و معلوم کردن، صرفاً محصول تصمیم و اراده شخصی است. این پنداشت محصول مقایسه و نگاه ظاهربینانه به غرب و شرق است و طبعاً از درک اسلام تفاوت و اقتضائات فرهنگ و تمدن مدرن با فرهنگ و تمدن‌های کهن فاتوان است.

اما صرف نظر از این ضعف و ناتوانی در ادراک ریشه موضوع، سپهسالار در ادراک حسی انگشت بر نقطه حساسی نهاده بود. اروپایی از استعداد شخصی و هنر ذاتی خویش بهره گرفته و عالم را دگرگون کرده بود؛ راه و راهبرد رسیدن به او کدام بود؟ سپهسالار برخلاف امیرکبیر که در پی تعلیم و تربیت آحاد جامعه بود و راهبرد اساسی خویش را بر بازیگری تمام عیار در صحنه تمدن نهاده بود و به «مغناطیس عقل و تیزاب تدبیر طلاهای بیعش را از جوف حدید بیرون می‌آورد»، فاقد ایمان به نیروی نهفته در وجود مردم و اعتماد به نفس و باور داشت لازم به خویشن در نوسازی ایران بود. سپهسالار راهبرد تماشاگر – برخوردار را برگزید و کوشید از طریق واگذاری منابع مادی و معنوی کشور به اروپاییان و اعطای امتیازات به آن‌ها، فرایند نوسازی را محقق سازد.

اگرچه روس‌ها و انگلیسی‌ها تا این زمان موفق به اخذ برخی امتیازات از دولت ایران شده بودند، اما امتیازات مزبور بر اساس قرار دادهای سیاسی و تجاری به دست آمده بود که یا از ناتوانی دولت ایران ناشی شده بود یا از ناگاهایی. اما سپهسالار بدون وجود فشار خارجی، امتیازنامه معروف به رویتر را به بارون ژولیوس رویتر، انگلیسی آلمانی تبار واگذار کرد. سپهسالار با واگذاری امتیاز به رویتر، بر آن بود که وی ایران را در مسیر و شاهراه ترقی در اندازد و منابع و معادن... ایران را به کار گیرد و نسخه دوم ممالک متمدن اروپایی را در ایران محقق سازد.

مبنای تصمیم‌گیری سپهسالار، تلقی حقیقی از استعمار بود. استعمار برای وی معنای لفظی داشت و از همین رو از استعمار تلقی مثبت داشت و می‌پندشت که استعمارگران حقیقتاً از وطن خویش خارج شده‌اند تا دنیا را آباد کنند. از همین رو بدون کمترین سوءظن و نگرانی حقوق گسترده‌ای را به رویتر واگذار کرد. حقوقی که با استقلال و سرنوشت ایران نسبت مستقیم داشت. بدون تردید اگر انگلستان ایران را همچون هند از طریق جنگ و به زور اسلحه رسمآً مستعمره خویش می‌ساخت، حقوق و امتیازاتی بیش از آن‌چه در امتیاز نامه رویتر واگذار شده بود، به دست نمی‌آورد؛ امتیازاتی که از منظر نظر راهبرد تماشاگر - برخوردار کارکردی اساسی برueهده داشت: نوسازی ایران توسط دول استعمارگر.

نتیجه‌گیری

صرف‌نظر از وجود و ساحت مختلف فرهنگ و تمدن جدید و مبادی و مبانی نظری آن؛ امیرکبیر به اتفاقی عباس‌میرزا و قائم مقام راهبرد بازیگر - یاریگر را برای نوسازی ایران برگزید و بر آن شد تا با ایجاد تغییر در اندیشه و علم و عمل مردم ایران، نوسازی اجرای را به تأسیس تمدن جدید در ایران تبدیل کند. این امر معلوم دو اصل اساسی در اندیشه امیرکبیر بود: درک همه جانبه از تمدن جدید و توجه به مصلحت کشور و مردم. اما پس از وقه حاصل از عزل و قتل امیرکبیر، با روی کار آمدن سپهسالار، راهبرد تماشاگر - برخوردار، نوسازی را امری کالایی و قابل خرید از بازار انگاشت.

از این‌رو اگر دومین فصل نوسازی ایران در دوره قاجار به رهبری امیرکبیر مظہر اعتماد به نفس ایرانی در تأسیس تمدن جدید بود، فصل سوم نوسازی ایران به رهبری سپهسالار مظہر آغاز خودباختگی ایرانی در برابر تمدن جدید و رسمیت یافتن این باور بود که به جای تأسیس تمدن، می‌توان آن را با پول خرید.

منابع

- آل داود، سیدعلی. ۱۳۷۱. نامه‌های امیرکبیر به انصمام نواذر الامیر. چاپ اول. تهران: نشر تاریخ ایران.
اعتمادالسلطنه. ۱۳۴۹. صدرالتواریخ. به اهتمام محمد مشیری. چاپ اول. تهران: وحید.

- _____ ۱۳۶۷. تاریخ منتظم ناصری. سه جلد. به اهتمام محمد اسماعیل رضوانی. چاپ اول.
تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- فروزنی، محمد شفیع. ۱۳۷۰. قانون فروزنی. چاپ ایرج افشار. تهران: طلایه.
- نادرمیرزا. ۱۳۶۰. تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز. به اهتمام محمد مشیری. چاپ سوم. تهران: اقبال.
- ناظم‌الاسلام کرمانی. ۱۳۶۳. تاریخ بیداری ایرانیان. سه جلد. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.

کتابشناسی

- اعتضادالسلطنه. ۱۳۵۱. فسنه باب. به اهتمام دکتر عبدالحسین نوابی. چاپ دوم. تهران: انتشارات بایک.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان مراغه‌ای. الماثر و الاثار یا چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه. جلد اول. چاپ ایرج افشار. چاپ اول. تهران: انتشارات اساطیر.
- _____ ۱۳۴۵. روزنامه خاطرات. چاپ ایرج افشار. چاپ اول. تهران: امیرکبیر.
- _____ ۱۳۴۸. خوابنامه. به اهتمام محمود کتیرایی. تهران: کتابخانه طهوری، بی‌نوبت.
- _____ ۱۳۶۷. مراه‌البلدان. چهار جلد. چاپ دکتر عبدالحسین نوابی و میرهاشم محدث. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، بی‌نوبت.
- افشار، ایرج (به اهتمام). ۱۳۶۳. سفرنامه فرنگستان (سفر دوم). چاپ دوم. تهران: شرق.
- اورسل، ارنست. بی‌تا. سفرنامه اورسل. ترجمه علی اصغر سعیدی. تهران: زوار.
- بروگش، هینرش. ۱۳۶۸. سفری به دربار سلطان صاحبقران. ترجمه کردبچه. چاپ اول. تهران: انتشارات اطلاعات.
- بهرنام، جمشید. ۱۳۷۵. ایرانیان و اندیشه تجدید. چاپ اول. تهران: فرزان روز.
- پولاک، یاکوب ادوارد. ۱۳۶۱. سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان). ترجمه کیکاووس جهانداری. چاپ اول.
تهران: خوارزمی.
- تحویل‌دار، میرزا حسین. ۱۳۴۲. جغرافیای اصفهان. متوجهه ستوده. چاپ اول. تهران: دانشگاه تهران.
- تهرانی، محمدعلی کاتوزیان. ۱۳۷۹. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. چاپ اول. تهران: انتشار.
- جمالزاده، سیدمحمدعلی. ۱۳۶۲. گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران. چاپ اول. تهران: کتاب تهران.
- جهانگیر میرزا. بی‌تا. تاریخ نو. چاپ عباس اقبال. تهران: انتشارات علمی.

- حاج سیاح، ۱۳۵۶. خاطرات حاج سیاح. چاپ حمید سیاح و سیف ا... گلکار. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
- خورموجی، محمد جعفر. ۱۳۶۳. حقایق الاخبار ناصری. چاپ حسین خدیو جم. چاپ دوم. تهران: نشرنی.
- دنبلی عبدالرزاق مفتون. ۱۳۵۱. مأثر سلطانیه. غلامحسین صدری افشار. چاپ دوم. تهران: ابن سینا.
- دوگاردان، کنت الفرد. ۱۳۶۲. خاطرات مأموریت زیرال گارداد ایران. ترجمه عباس اقبال آشتیانی. چاپ همایون شهیدی. چاپ دوم. تهران: گزارش فرهنگ و تاریخ ایران.
- زوبر، پ. ام. ۱۳۴۷. مسافرت به ایران و ارمنستان. ترجمه محمود مصاحب. تبریز: کتابفروشی چهره با همکاری انتشارات فرانگین.
- صفایی، ابراهیم. ۱۳۵۲. اسناد گزیده از سیه‌سالار و ظل السلطان. چاپ دوم. تهران.
- صولتی، محمدعلی (به اهتمام). ۱۳۶۳. گزارش ایران قاجاریه و مشروطیت. چاپ دوم. تهران: نشر نقره.
- عباس‌میرزا، بی‌تا. روابط ناپلئون و ایران. تهران: جبل المتنین.
- فسایی، حاج میرزا حسن حسینی. بی‌تا. تاریخ فارستنامه ناصری. تهران: کتابخانه سنایی، چاپ سنگی.
- قائم مقامی، جهانگیر. یکصد و پنجاه سند تاریخی از جلایریان تا پهلوی. چاپ اول. تهران: انتشارات ستاد بزرگ ارتشداران.
- قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم. بی‌تا. منشآت. به اهتمام محمد عباسی. تهران: انتشارات شرق.
- قائم مقام فراهانی، میرزا بزرگ. بی‌تا. رسالت جهادیه. به اهتمام جهانگیر قائم مقامی. تهران: انتشارات فرهنگ ایران زمین.
- کربلایی، شیخ حسن. ۱۳۶۱. قرارداد رزی ۱۸۹۰ یا تاریخ انحصار دخانیات در سال ۱۳۰۹. چاپ دوم. تهران: مبارزان.
- مخبرالسلطنه هدایت، مهدی قلی. ۱۳۶۳. خاطرات و خطرات. چاپ چهارم. تهران: کتابفروشی زوار.
- مستوفی، عبدالله. ۱۳۷۱. ترح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه. جلد اول. چاپ سوم.
- ناصرالدین شاه. ۱۳۶۲. سفرنامه ناصرالدین شاه به فرنگ (سفر اول). چاپ دوم. اصفهان: انتشارات مشعل با همکاری انتشارات غزل.
- واتسن، رابرت گرانت. بی‌تا. تاریخ ایران از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۱. ترجمه ع. وحید مازندرانی. تهران: سخن.
- هدایت، رضاقلی خان. ۱۳۵۶. سفارت‌نامه خوارزم، چاپ علی حصوری. چاپ اول. تهران: طهموری.